

هویت مدلی زنان، از آرمان‌شهر تا حرم‌سرا

کبری بهمنی*^۱، ذوالفقار علامی^۲

(دریافت: ۱۳۹۸/۲/۱ پذیرش: ۹۸/۳/۲۰)

چکیده

اسکندرنامه کالیستنس دروغین (قرن ششم شمسی) روایتی دیگر از زندگی و لشکرکشی‌های اسکندر است و مانند سایر اسکندرنامه‌ها دستخوش تغییر و تصرف نقالان و داستان‌گزاران شده است. در این داستان، اسکندر به شهر پریان می‌رسد که همان آرمان‌شهر زنان یا هروم است؛ برخلاف سایر اسکندرنامه‌ها، با پادشاه زنان مبارزه می‌کند و او را به اسارت و سپس به عقد خود درمی‌آورد. پژوهش حاضر در چارچوب نشانه‌معناشناسی روایی، ابتدا الگوی روایی و سپس اکتان‌ها و کنشگران را براساس هویت‌های مدلی و فیگورتیو آنان بررسی می‌کند. زنان در آرمان‌شهر خود، چه هویت‌های مدلی و مضمونی را آرزو می‌کرده‌اند؟ هویت‌های معنایی چگونه حوزه‌های کنشی را دسترسی‌ناپذیر می‌کند و زنان چگونه حوزه‌های کنشی را که از نظر فرهنگی ممنوع هستند، تجربه می‌کنند؟ آرمان‌شهر زنان بر هویت «خواستن» و نفی «باید» متمرکز است. چنین هویتی در تضاد با اشکال فرهنگی جامعه قرن ششم شمسی و هویت معنایی اسکندر، به‌عنوان پیامبر، قرار دارد؛ بنابراین راوی که تنش بین اسکندر و اراقیت را روایت می‌کند، با کارکرد تفسیری خود، همگنه‌های معنایی را در جهت مخالف منطق گشتارها

۱. محقق پسادکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

* k.bahmani@alzahra.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

ایجاد می‌نماید. ناهماهنگی بین این دو، در دسیسه زنان حرم‌سرا ادامه می‌یابد. نظام ارزشی متن درحالی تبعیت از زن را نکوهش می‌کند که عامل فاعلی را زنان گسیل کرده‌اند. زنان حرم‌سرا که هویتی کاملاً برعکس اراقیت دارند، پنهان از کنشگران دیگر و از طریق دسیسه، ارزش را تعیین می‌کنند. راوی، برخلاف نحو روایی، نقش زنان و فریب اسکندر را انکار می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نشانه‌معناشناسی، هویت مدلی، برنامه روایی، آرمان‌شهر زنان، اسکندر، اراقیت.

۱. مقدمه

اسکندرنامه کالیستنس دروغین روایتی دیگر از زندگی و لشکرکشی‌های اسکندر است و مانند سایر اسکندرنامه‌ها دستخوش تغییر و تصرف نقالان و داستان‌گزاران شده است. از عجایب سفر اسکندر در اغلب اسکندرنامه‌ها، دیدن شهر هروم یا بردع قفقاز یا همان آرمان‌شهر زنان است. اسکندر به توصیه حکیمان، با زنان نمی‌جنگد و فقط عجایب شهرشان را می‌بیند. در *اسکندرنامه کالیستنس*، این شهر، شهر پریان است و برخلاف سایر اسکندرنامه‌ها، اسکندر با آنان می‌جنگد. مریم حسینی در بررسی آرمان‌شهر زنان به این اثر اشاره می‌کند و احتمال می‌دهد شهر زنان «در دوره‌های بعد تحریف یا حذف شده باشد. تنها در داستان رسیدن اسکندر به شهر پریان و داستان او با بانو اراقیت می‌خوانیم که اراقیت بانویی است که سرزمین پریان را اداره می‌کند» (۱۳۸۵: ۱۲۲). علاوه بر ظن مطرح‌شده در این مقاله، در پژوهش دیگری با تأکید بر ریشه پئریکا به معنای «پریان» و بررسی قلمرو جغرافیایی آن و همچنین مقایسه با برخی اسکندرنامه‌ها، اثبات شده که شهر پریان در این داستان همان هروم یا آرمان‌شهر زنان است (خیراندیش، ۱۳۹۲: ۵۷-۶۰).

اسکندر الگوی مطلوب و آرمانی فرمانروایی است که فرهنگ عامه می‌خواهد و با قرار دادن او درمقابل آرمان‌شهر زنان، جایگاه زن را دوباره تعریف می‌کند. برخلاف سایر اسکندرنامه‌ها که در آن‌ها مردان با احترام از این شهر می‌گذرند، در *اسکندرنامه کالیستنس* زنان به حال خود رها نمی‌شوند؛ بنابراین دربردارنده ویژگی جدیدی از فرهنگ است. زنان متعدد و ضعف دربرابر آن‌ها، بدون آنکه از کمال اسکندر کاسته

شود، مشخصهٔ دیگر اثر است. ساوثگیت (۱۳۹۳: ۱۸) آن را نتیجهٔ چندهمسری در اسلام می‌داند.

قصه‌های عامیانه اگرچه در برتری دادن به قهرمان و حضور نیروهای ماورائی از دنیای عقل و منطق پیروی نمی‌کنند، در پای‌بندی به سنت‌ها و الزامات فرهنگی سختگیرند. بخشی از این سنت‌ها و الزامات در مورد زنان و سبک حضور آنان است. حتی اگر تحریف داستان را نادیده بگیریم و اراقیت را پری بدانیم، فرقی نمی‌کند. هرچیز خارق‌العاده، با وجود شگفت‌انگیزی‌اش، اجتماعی شده و انسانی شده نمود می‌یابد. پری اگرچه صاحب زیبایی خیره‌کننده است و می‌تواند پرواز کند، به محض ورود به دنیای قصه، اصول اخلاقی و رفتاری جامعهٔ انسانی بر او تحمیل می‌شود؛ پس نمی‌تواند صرفاً نماد زایایی باشد، آن‌گونه که در اساطیر هست، و پهلوانان را برابرد و از آن‌ها بچه‌دار شود؛ نمی‌تواند مرد دوست باشد. پادشاه آرمان‌شهر زنان در برابر گفتمان سرکوبگرانهٔ مردان قرار می‌گیرد. فرهنگ عامه نیز قهرمان را خارج از گفتمان خود نمی‌پذیرد. ماهیت نقالی قصه‌ها و پذیرش و الحاق ارزش‌های جدید و گاه متفاوت، قصه را به مجموعه‌ای از تناقضات، ابهام‌ها، تفسیرهای ناهمخوان و روایت‌های نامرتب تبدیل کرده است. درحالی که نقالی در مورد کنشگران غیردینی یا برکنار از هویت و جدال‌های فرقه‌ای، روایت‌های مستقل را الحاق می‌کند و با طولانی کردن ماجرا و نقصان‌های متوالی، نقل‌شنو را مدت‌ها مجذوب خود نگه می‌دارد (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱-۲۸)، در اینجا سازگاری قصه با بسترهای فرهنگی جدید، هویت‌ها و محمول‌های ارزشی تازه ایجاد کرده است.

تحلیل نشانه‌معناشناسی در مورد قصه‌ها ابزاری کارآمد است؛ زیرا می‌تواند ضمن تحلیل متن، با تقطیع و بررسی روابط بین نشانه‌ها، جهت‌مندی گفتمان اولیه را از نظام‌های ارزشی جدید که به صورت همگنه‌های معنایی نمود می‌یابند، جدا کند و حذف یا تحریف قصه را که پژوهشگران دیگر با حدس و گمان به آن اشاره کرده‌اند، در نظام ساختاری قصه و با توجه به اشکال فرهنگی جدید نشان دهد. نخستین نظام گفتمانی برای تحلیل این داستان، نظام کنشی و بررسی برنامهٔ روایی است. تا زمانی که لایهٔ میانی و ژرف‌ساخت بررسی نشده‌اند، نمی‌توان به جریان‌های عاطفی و شوشی که

مبتنی بر لایه رویی گفتمان است، اعتماد کرد؛ زیرا راوی سطحی از جریان‌های عاطفی و همگنه‌های معنایی مطابق با نظام ارزشی خود را ایجاد کرده است که با سطوح دیگر گفتمان تعارض دارند. بر این اساس، پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخی برای سؤالات زیر است:

اراقیت، پادشاه آرمان‌شهر زنان، چه هویت مدلی دارد؟ پس از اسارت و ازدواج، هویت وی با چه چالش‌هایی مواجه می‌شود؟ آیا هویت مدلی که در ارتباط با اکتان است و از سیر کنشی در الگوی روایی به دست می‌آید، با نقش مضمونی و فیگوریتی ارائه شده یکسان است؟ هویت‌های معنایی چگونه حوزه‌های کنشی را دسترسی‌ناپذیر می‌کند و زنان چگونه حوزه‌های کنشی را که از نظر فرهنگی ممنوع هستند، تجربه می‌کنند؟

پاسخ این سؤالات، ما را به این نکته می‌رساند که زنان در آرمان‌شهر خود، چه هویت‌های مدلی و مضمونی را آرزو می‌کرده‌اند و آرزوهای آنان در برابر واقعیت فرهنگی و اجتماعی قرن ششم چه تغییری کرده است.

۱-۱. مبانی نظری

نشانه‌معناشناسی در جست‌وجوی روابط ساختاری پنهانی است که معنا را تولید می‌کند؛ پس به عناصر تشکیل‌دهنده نشانه‌ها و روابطشان توجه می‌کند؛ زیرا معنی به کمک روابط نمود می‌یابد. در نظام ساختارگرا، معنا زمانی حاصل می‌شود که از طریق کنش‌های برنامه‌ریزی شده، سوژه از وضعیتی اولیه به وضعیتی ثانوی دست یابد. کنش گفتمانی «یعنی تحقق برنامه‌ای روایی که خود به سبب استفاده از فرایند روایی یا نظام همنشینی در گفتمان حاصل می‌گردد» (گرمس، ۱۳۸۹: ۷۳).

روابط ساختاری پنهانی که معنا را تولید می‌کنند، در الگوی سیر زایشی معنا متجلی می‌شوند. تکوین و زایش معنا در گذر از ژرف‌ساخت به سطح رویی صورت می‌گیرد؛ بنابراین متن به ژرف‌ساخت، لایه‌های میانی و روساخت تقسیم می‌شود. از نظر گرمس، روساخت، نحوی - زمانی و ژرف‌ساخت، مقوله‌ای است. ژرف‌ساخت نمی‌تواند به تنهایی داستان را ایجاد کند؛ زیرا «سطح انتزاعی گفتمان است که آن را ساختارهای

اولیة معنا نامیده‌اند» (شعیری، ۱۳۸۵: ۷). لایة گفتمانی به داده‌های انتزاعی صورت‌های زمانی، مکانی و کنشگری می‌بخشد. لایة میانی در ارتباط با لایة معنا - روایی است. نقش‌های خالص و ناب دستور زبان که انتزاعی‌اند، بیانگر زبان روایی پایه و بنیادینی هستند که پیش‌فرض تجلی گفتمان در لایة روایی است. همه سطوح در ارتباط تعاملی با یکدیگر، انسجام درونی روایت را شکل می‌دهند (رک: عباسی، ۱۳۸۹: ۶۶).

در هر گفته یا گزاره، دو عنصر پایه‌ای وجود دارد:

۱. محمول^۲ که حالت یا عمل را توضیح می‌دهد.

۲. ظرفیت یا موضوع‌های این محمول که همان اکتان‌های گزاره هستند (همان، ۱۳۹۵:

۱۰۵).

کنشگران به دو دسته تقسیم می‌شوند: اکتان^۳ و کنشگر^۴. «اکتان‌ها نیروها و نقش‌های الزامی هستند تا یک فرایند به انجام برسد» (همان، ۱۰۱). کنشگر نشان‌دهنده اجرا شدن ملموس اکتان است. اکتان در ارتباط با یک گونه محمولی شناخته می‌شود:

اکتان صورتی کاملاً نحوی است که به لطف برنامه‌هایی که می‌توانند آن را به حرکت درآورند، به وجود می‌آید؛ اما کنشگر صورتی بسیار پیچیده است؛ زیرا هم از ترکیبات معنایی و هم از ترکیبات نحوی تشکیل شده است. کنشگر در ارتباط با نحو روایی است؛ زیرا ابتدا یک اکتان بوده که به برنامه روایی مجهز شده است؛ در ارتباط با معنای گفتمانی است، زیرا نقش مضمونی دارد که غالباً انسانی و اجتماعی شده است و به شکل صور و نمایه‌ها متجلی می‌شود (همان، ۱۳۷). ارتباط بین کنشگران و شیء ارزشی‌ای که بین آن‌ها دست‌به‌دست می‌شود، آن‌ها را تعریف و حوزه عملیاتی‌شان را مشخص می‌کند. اشکال فرهنگی بر هویت‌ها تأثیر می‌گذارند. تغییر هویت‌ها یا در ارتباط با اکتان‌هاست که در یک سیر روایی کنشی رخ می‌دهد، یا در ارتباط با کنشگر است که در یک سیر روایی تماتیکی^۵ و فیگورتیو اتفاق می‌افتد. نشانه‌معناشناسی نوین از طریق توجه به ترکیب‌های مدلی که نقش مهم و اساسی در هویت‌بخشی به کنشگران دارند، از نشانه‌معناشناسی سنتی متمایز شده است.

با توجه به اهمیت دو عنصر پایه‌ای محمول و موضوع، پژوهش حاضر ابتدا الگوی روایی هنجارگونه، سپس اکتان‌ها و کنشگران را براساس هویت‌های مدلی و فیگورتیو آنان بررسی می‌کند.

۱-۲. پیشینه پژوهش

کتاب‌های مبانی معناشناسی نوین، روایت‌شناسی کاربردی و نشانه‌معناشناسی مکتب پاریس در کنار تبیین نظریه، به ارائه و تحلیل نمونه‌هایی از متون فارسی پرداخته‌اند. از میان مقاله‌هایی که براساس نظریه نشانه‌معناشناسی روایی نوشته شده‌اند، بخشی از پژوهش‌های این حوزه که پیکره مطالعاتی آن‌ها قصه‌های عامیانه بلند است، مهم‌ترین پیشینه پژوهش حاضر محسوب می‌شوند. دو مقاله «خرده‌روایت‌ها، گریزگاه نقال از برنامه روایی» و «تحلیل نشانه‌معناشناختی داستان سکینه‌بانو از مجموعه اسکندرنامه‌ی منوچهرخان حکیم» به تأثیر بازسازی قصه و نقش نقال در تغییر نظام‌های گفتمانی و ارزشی پرداخته‌اند. قصه هنگام بازسازی از هسته اولیه خود فاصله می‌گیرد و چون همگنه‌های جدید نمی‌توانند نظامی واحد از ارزش‌ها را در تعامل با سیر روایی و قوانین درون متن پیش ببرند، دچار تناقض می‌شود. پژوهش‌های مذکور ویژگی‌ها و چالش‌های روایی قصه را در چارچوب نشانه‌معناشناسی نشان می‌دهند.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. الگوی روایی هنجارگونه

از ویژگی‌های سازمان روایی، «جدل»^۷ روایت یا «ساختار جدلی»^۸ روایت است. «اگر فاعلی وجود داشته باشد، در این صورت، می‌توان یک ضدفاعل یا پاد - فاعل^۹ هم برای آن پیش‌بینی کرد که این پاد - فاعل به همان شیء ارزشی مورد نظر فاعل علاقه‌مند است» (همان، ۲۸۰) این دو برنامه روایی با یکدیگر ناسازگار هستند؛ اجرای یکی مقدمات برنامه روایی دیگری را در پی خواهد داشت.

ارتباط یک شیء با تغییری که از نوع اتصالی یا انفصالی آن صورت می‌گیرد، تعریف می‌شود. در حالت اتصالی (N)، ارتباط به شکل تصاحبی آن منجر می‌شود و در

حالت انفصالی (U)، به محرومیت برای فاعلی که آن چیز را در اختیار دارد (همان، ۱۷۹). رابطه کنشگر فاعلی و شیء ارزشی روی یک پایه ساختاری، از نوع رابطه جهت دار است. حرکت از فاعل به سمت شیء ارزشی متمایل می شود (همان، ۱۹۷). کنشگر فاعل و شیء ارزشی نتیجه ساختاری کاملاً نحوی و موقعیتی اند. رسیدن از وضعیت قبل به بعد، براساس تقابلی است که غایتمندی و یکپارچگی روایت را تضمین می کند و غایت برپایه جهتگیری گفتمانی روشنگر یک نظام ارزشی ایجاد شده در متن است.

در برنامه روایی ای که تقابل اسکندر و اراقیت را نشان می دهد، اسکندر در گزاره عاملی، کنشگر فاعلی است. اراقیت پاد - فاعل کنشگر است که تلاش می کند اسکندر کاری نکند (f-f). کنشها و پاد - کنشها زنجیره های کنشی و پی در پی ای هستند که یکدیگر را خنثا و کنشگران را به شیء ارزشی نزدیک تر یا از آن دورتر می کنند؛ اما در نهایت گزاره وضعیت حالتی دوم، دستیابی اسکندر به شیء ارزشی را تثبیت می کند.

داستان اسکندر و اراقیت، قائل به کنشگر فرستنده است؛ خدا کنشگر فرستنده ای نهادینه و ثابت است که می تواند بنیاد نظام ارزشی متن را تعیین کند. اگر خداوند کنشگر مسبب است، «فعل» به دلیل جایگاه قدرت، کنش را مدلیزه می کند و باید غایت آن را تعریف نماید؛ زیرا او ارزش را به فاعل کنشگر می باوراند و الزام ایجاد می کند. با حضور فرستنده، «باید» هویت فرمان برداری ایجاد می کند. اما فرستنده متعالی تنها به بُعد ارزشی گفتمان الحاق می شود، بدون آنکه ترکیب مدلی ای در سطح سببی - اعتباری رخ دهد. هویت فاعل کنشگر نیز اطاعت نیست. اسکندر کنشگری آزاد است که الزامها و ارزشها را خودش تعیین می کند. در داستان، فرشته «دوست» اوست و این با معنای «رسول» که دستورها را ابلاغ می کند، یکی نیست. حتی برخلاف ارزش فرستنده متعالی، با اراقیت که مسلمان است، می جنگد.

در روایت های ایدئولوژیک که به قهرمان وجه پیامبری، امام یا پهلوان دین داده می شود، حوزه عملیاتی فرستنده در نحو روایی سازمان دهی نمی گردد.^{۱۰} بنابراین باید به موقعیت گفته پردازی توجه کرد؛ زیرا گفته پرداز است که با عمل ارتباطی و تولید گفته قصد دارد در گفته خوان باور به وجود آورد. جایگاه وی در بالاترین سطح سیر زایشی قرار دارد. نقش اجتماعی و انسانی اسکندر که نقش موضوعی یا تماتیکی

محسوب می‌شود، از طریق الحاق صوری فرستنده محکم‌تر می‌شود و با وجه اسطوره‌گی، گفته‌خوان را بدون چون و چرا به تأیید وامی‌دارد؛ اما همین نقش موضوعی، گفته‌پرداز را در چالش دیگری قرار می‌دهد که ناچار است به سازمان‌دهی مجدد ارزش‌ها و همگنه‌ها بپردازد.

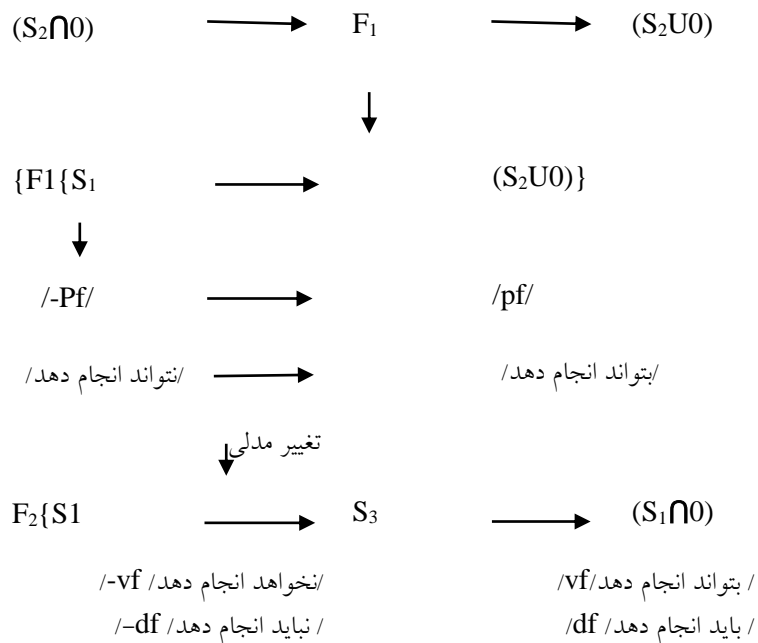
نخستین شیئی که عامل فاعلی هدفگیری می‌کند، به اطاعت و داشتن اراقیت است که معادل است با قدرت بیشتر. اسکندر در جواب اراقیت می‌گوید: «پیش هیچ پادشاهی نرفتم. همه پادشاهان پیش من آمدند» (عبدالكافی بن ابی البرکات، ۱۳۸۹: ۳۱۷). اراقیت ضمن امتناع از خواسته اسکندر، خود نیز همین را می‌خواهد: «اسکندر را بگو تا پیش ما آید، نزدیک تخت ما، تا او را ببینم» (همان، ۳۱۴). ارزش مشخص می‌شود و چون هیچ‌یک قدرت خود را به دیگری واگذار نمی‌کند، جدال رخ می‌دهد. نقصان قدرتی است که «خواست» و «باید» اسکندر را به چالش می‌کشد.

جنسیت طبق الگوهای فرهنگی، تنش را بیشتر می‌کند. اسکندر نباید با اراقیت مدارا کند؛ چون فرهنگ او را مواخذه می‌کند که در برابر زن ضعیف بوده است: «عیبی عظیم باشد که چون منی را که مشرق و مغرب بگردم و جمله پادشاهان اطراف را مسخر کنم، محکوم زنی شوم و به خدمت وی روم» (همان، ۳۱۷).

موازی با این تنش، هویت زنانه پاد - فاعل کنشگر ارزش دیگری ایجاد می‌کند. اسکندر در میدان جنگ، اراقیت را می‌بیند و شیفته وی می‌شود. ارزش دوم در صورتی برای اسکندر تحقق می‌یابد که اراقیت نیز مجهز به فعل «خواستن» باشد. اگر اراقیت این فعل را نداشته باشد، «خواستن» او نادیده گرفته می‌شود و «باید» جای آن را می‌گیرد. در این صورت، باید ازدواج کند / منوط می‌شود به / باید اطاعت کند / که از طریق نتیجه جنگ مشخص می‌شود. ارزش دوم با چالش‌های دیگری که عدم تطبیق با نظام ارزشی راوی و حضور فرستنده متعال است، مواجه می‌شود. تلاش برای تصاحب زن با وجه پیامبری اسکندر همخوان نیست. نقش مضمونی، کنشگر را در قالبی مشخص جاسازی می‌کند و بی‌اشتیاقی به زن را لازمه وجه دینی می‌داند. ابومسلم به زنان بی‌رغبت است و با کسی ازدواج می‌کند که صدای قرآن خواندنش، او را مجذوب می‌کند (ر.ک: طرسوسی، ۱۳۸۱: ج ۲).

نظام کنشی و ارزشی اراقیت را برای شناخت بهتر فاعل کنشگر باید بررسی کرد؛ زیرا این نظام کنشی که به‌تنهایی مستقل است، باید با نظامی که ضد خود است، ارتباط برقرار کند. چنین ارتباط و موقعیت جدلی، می‌تواند کل نظام خود و دیگری را تعریف کند (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۳۵)؛ درحالی که نخستین دیدار اسکندر این‌گونه است: «چشم و دل شاه در دیدار آن زن مانده بود؛ چنان‌که پادشاهی و لشکر بر چشم او خوار شد و آن روز، همه روز در این اندیشه بود تا تدبیر آن کار چون کند» (عبدالکافی بن ابی‌البرکات، ۱۳۸۹: ۳۱۶). اراقیت حریف را از زاویه دیگری ارزیابی می‌کند: «از شاه و قوت او درهراسیده بود» (همان‌جا). برنامه اراقیت در تقابل با برنامه اسکندر، نظام معنایی و ارزشی را که راوی در سطح تفسیری و همگنه‌ها می‌سازد، با تناقض مواجه می‌کند. وقتی راوی عشق را به اراقیت نسبت می‌دهد، از طریق برنامه اراقیت که خلاف این موضوع است، می‌توان دانست که از نظر فرهنگ عامه، عشق به زنان با وجه پیامبری تناسب ندارد. درصورت چنین «خواستی»، جنگ باید پایان پذیرد، درحالی که اراقیت تا شکست نخورده و اسیر نشده است، با اسکندر ازدواج نمی‌کند.

پیش‌فرض وضعیت انتهایی این است: « $S_2 \cap O$ »؛ یعنی اراقیت در پیوند با شیء ارزشی که قدرت است، قرار دارد. توانش اسکندر /تواند انجام دهد/ نتیجه برنامه دیگری است. اسکندر (S_1) با پریان اسیر و دختر شه‌ملک (S_3) برای خبرچینی عهد می‌بندد. به دختر شه‌ملک وعده ازدواج می‌دهد و به پریان، وعده آزادی. هردو به این دلیل که از یاریگران نزدیک اراقیت هستند، توانش انجام مأموریت را دارند. اسکندر با وعده، فعل مؤثر^{۱۱} «خواستن» را ایجاد می‌کند؛ علاوه بر این، کنشگران تحریک‌شده به فعل «باید» نیز مجهز هستند؛ زیرا طبق نظام ارزشی متن، عهد و پیمان برای پریان «باید» و الزام ایجاد می‌کند (همان، ۳۲۷). داده‌های روایی و اصلی در الگوی زیر نشان داده شده‌اند:



نیروی سامان‌دهنده، اسارت اراقیت است. اسکندر بر او بند آهنین می‌گذارد و امیرانش را گردن می‌زند. پس از چهار ماه به نشان بی‌توجهی، دستور کشتنش را می‌دهد (همان، ۳۵). دستور کشتن برای نشان دادن خشم پادشاه است و با وساطت و انصراف از کشتن، برنامه‌ریزی شده است. اراقیت به‌ناچار با اسکندر ازدواج می‌کند. ارزش دوم با تبدیل زن به شیء و تصاحب آن حاصل می‌شود؛ زیرا هیچ نشانه زبانی‌ای مبنی بر ایجاد «خواست» وجود ندارد. اراقیت گنج‌های شهر پریان را در اختیار اسکندر می‌گذارد (همان، ۳۵۲). وضعیت انتهایی، رسیدن اسکندر به سه‌گانه زن، زر و زور است؛ سه‌گانه‌ای که دل‌بستگی به آن‌ها مذموم است. عرفان هر سه را مانع رسیدن به خدا می‌داند.^{۱۲}

۲-۲. افعال مؤثر

مدلیته گزاره‌ای است که گزاره‌ای دیگر را تغییر می‌دهد (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۳۷). افعالی که می‌توانند مدلیزه کنند، عبارت‌اند از: بایستن، خواستن، دانستن و توانستن. علاوه بر آن،

فعل /انجام دادن/ که با افعال مدل یا مؤثر مدلیزه می شود، می تواند بر فعل انجام دادن دیگری یا افعال اصلی مدلی تأثیر بگذارد. نشانه معنانشناسی نوین اولویت را به مدلیته‌ها می دهد؛ زیرا هویت و تعریف کنشگر از درون صورت می گیرد؛ بنابراین تکثر و سیالیت سیرهای روایی را به شکل دقیق تر می کاود.

مدلیته به عنوان شرط اجرای کنش، روی محمول قرار می گیرد؛ یعنی وجه وجودی محمولی را که نسبت به اجرا شدنش پیشین است، مشخص می کند؛ روی اکتان تکیه می کند؛ به این معنا که محتوای معنایی مدلیته می تواند همچون یک خصوصیت برای کنشگر در نظر گرفته شود؛ خصوصیتی که برای انجام عمل لازم است. بنابراین به صورت غیرمستقیم چیزی را تغییر می دهد که همان نیروی جهت دار کنشگران انتزاعی است؛ یعنی قسمتی از هویت کنشی کنشگر گشتاری شان را. مدلیته هرگز مستقل از صحنه کنشی نیست (همان، ۱۴۰-۱۴۸).

تنش داستان بر نفی «باید» است. اسکندر و اراقیت، هردو پادشاه هستند؛ بنابراین هویت اطاعت بر یکی از این دو تحمیل می شود. اسکندر در جواب اراقیت می گوید: «مرا عادت نباشد جای رفتن، علی‌الخصوص پیش زنان. او باید پیش ما بیاید» (عبدالکافی بن ابی البرکات، ۱۳۸۹: ۳۱۴) تنها جنگ است که می تواند هویت‌ها را تغییر دهد. هردو بر هویت فرمانروایی خود و اطاعت دیگری به همراه تهدیدی که نشانگر جایگاه قدرت است، تأکید می کنند. پیغام صلح نیز به نتیجه نمی رسد؛ زیرا «باید» حذف نشده، بلکه کم رنگ تر شده است. «اسیران مرا به من بازفرست تا بگذرم که تو را حرمت می دارم و اولی تر آن باشد که با من لجاج نبری» (همان، ۳۱۷). این نکته که «تو را حرمت می دارم»، یعنی قدرت تو را می پذیرم؛ ولی تهدید بعدی، معنای صلح را به تصمیمی که صاحب قدرت فعلاً گرفته است، تغییر می دهد. «باید» اگرچه به «نباید» تغییر می کند، اجازه محسوب می شود و به معنای «نباید که نیایی» است؛ باز دارای مرجع قدرت است. بنابراین واکنش اراقیت رد هر نوع اطاعتی، چه به طریق ایجابی و چه سلبی، است. نقش مضمونی بر تنش هویتی کنشگران دامن می زند و مسئله زن و مرد بودن را مطرح می کند (همان، ۳۱۷). نمایه مرد و زن و نظام‌های ارزشی و فرهنگی پیرامون هریک، شکست اسکندر را ننگ می داند و توانایی اراقیت را کم ارزش: «چون شاه خود را در

دست او گرفتار دید، با خود گفت اگر کاردی با خود داشتمی، بر خود زدمی» (همان، ۳۱۸). تمام این‌ها همگنه‌های یک نظام ارزشی تثبیت‌شده‌اند. در این نظام ارزشی، به زنان توهین می‌شود: «زنان همه ناقص‌عقل باشند و سست‌رای [...] آخرسر به آبادانی برآرم و جان از دست این زنان نادان ببرم» (همان، ۳۱۹).

ارزش دیگری که در الگوی روایی تأیید نشد، عشق اراقیت به اسکندر بود. نشانه‌های این عشق به تفسیر راوی و گفت‌وگوی درونی اراقیت که با دخالت و کنترل راوی دانای کل همراه است، بروز می‌کند، بدون آنکه در صحنه کنشی قرار گیرد؛ بنابراین بعد عاطفی گفت‌وگوها مکمل بعد کنشی و شناختی نیست. اراقیت پیوسته اسکندر را تهدید می‌کند: «ای اسکندر، اگر بگذارم که جان از دست من ببری، نه اراقیتم [...] شاه را دیگر باره دل در بند او شد و نام خداوند یاد می‌کرد و از هوی می‌ترسید که شاهی و جان در سر او کند» (همان، ۳۴۵). برنامه اراقیت (f-f) / کاری کند که کاری نکند/ است؛ اما راوی مدل (fV) را هم به برنامه وی اضافه کرده است. کنش‌های اراقیت «نخواستن» و «نمی‌باید» را پیش‌فرض دارند و از مکالمه اسکندر نیز اثبات می‌شود: «اگر تو او را به مدارا گرفتی، خود از این صداع رسته بودی! شاه گفت وصلت نه کار آسان است» (همان، ۳۳۳). اطرافیان اسکندر که از عاقبت عشق‌بازی‌اش می‌ترسند، تلاش می‌کنند او را با بدنام کردن اراقیت منصرف کنند: «این پری شوخ و بی‌شرم زنی است و بسیار کارهای بد کرده است [...] اگر شاه به سلامت برگردد، مصلحت باشد» (همان، ۳۴۵). پریان نیز به اسکندر شک دارند: «جز آن نیست که این شاه، اسکندر، طمع درین دختر کرده است» (همان‌جا).

اسکندر پس از پیروزی، اراقیت را طرد می‌کند. اراقیت را برای تحقیر به عمویش می‌دهد و عموی اراقیت دوباره او را به اسکندر پیشنهاد می‌دهد. در این دادوستد ازدواج و طرد، راوی هیچ واکنشی از احساس اراقیت نگفته است. اراقیت ابتدا، همچون شیء، از تمام هویت‌های مدلی خود تهی می‌شود؛ سپس در اختیار فاعل کنشگر قرار می‌گیرد. طبق نظام ارزشی، اسکندر می‌تواند زنان متعدد داشته باشد؛ اما عشق به زنان و دنباله‌روی از آنان ناپسند است.

همگنه‌های متضاد در کل داستان به یک شکل باقی نمی‌مانند و اهمیت خود را ازدست می‌دهند. قطب پیامبری و جادوگری فقط در آغاز داستان اهمیت دارد. داستان با تنشی ادامه می‌یابد که اساس آن تضاد زن و مرد است. اسکندر می‌گوید: «عار بود بر من [...] که گویند اسکندر از قوم پریان، بلکه از زنی عاجز آمد» (همان، ۳۳۱).

همگنه‌ها در طول داستان به صورت زیر شکل می‌گیرند:

اسکندر VS اراقیت، اسم اعظم VS جادوگران، مرد VS زن، بی‌عقلی اراقیت VS عاقلی اسکندر، بی‌وفایی اراقیت VS وفاداری اسکندر، بی‌خبری اراقیت VS غیب‌دانی اسکندر، ضعیفی اراقیت VS قوی بودن اسکندر و غیره.

نمایه این ارزش‌ها که از تفسیر راوی به دست می‌آیند، غالباً خالی از «بود» و جوهره حقیقت است؛ مثلاً براساس توانش ماورایی که اسم اعظم می‌دهد، هر /بخواهد انجام دهد/ بلافاصله به «عمل» تبدیل می‌شود، بدون آنکه نیاز به گسترش طرح باشد؛ اما اسم اعظم در برنامه روایی کارکرد ندارند. طبق نظام ارزشی قصه‌گو، اسکندر پیامبر است و کنش‌های سلیمان نبی را تکرار می‌کند. همگنه‌های معنایی قبل از داستان اراقیت، با ملاقات زاهد و تعریف ماجراهای سلیمان و بلقیس، براساس بنیان‌های اساطیری شکل می‌گیرند؛ با این تفاوت که ملکه سبا جنگجو نبود، ولی اراقیت جنگجوست. مهم‌ترین مشخصه سلیمان، داشتن اسم اعظم است که زاهد به اسکندر می‌دهد؛

زیراکه آن نام بزرگ خداوند - جل ذکره - از دست سلیمان - علیه‌السلام - به من رسیده است و آصف برخیا بدین نام عرش بلقیس بیاورد و این نام در نگین سلیمان نهاده بود و موسی بدین نام فرعون را غرق کرد [...] (همان، ۳۰۸).

کنشگر فاعلی از دید فرهنگ عامه، وارث انبیاست. اسم اعظم شیء نیست که قابل معاوضه باشد؛ اما در اینجا شیء می‌شود و اسکندر بابت آن «پنجاه‌هزار دینار خسروانی» می‌پردازد. باوجود آنکه پیر پس از دادن اسم اعظم تسلط خود را بر آن ازدست می‌دهد، در داستان‌های بعدی، این اسم تکثیر و به دیگران نیز داده می‌شود. در *اسکندرنامه‌ی طرسوسی*، سروش غیبی برپایه ارتباطی مستقیم، اربابی دو جهان را که تسلط بر عناصر اربعه است، به اسکندر می‌دهد؛ ولی گرفتن اسم اعظم در *اسکندرنامه کالیستنس*

به واسطه زاهد و پرداخت بهاست. در *اسکندرنامه کالیستنس*، وجه غیبی و آسمانی اسکندر پیوسته با وجه زمینی مخدوش می‌شود. برای کنشگر شق‌شده، همگنه‌های متقابل شکل نمی‌گیرند؛ یعنی در برابر پیامبر بودنش، شیاطین یا کافران قرار ندارند. پاد - فاعل نیز مسلمان است؛ انگار خودش دوبعدی شده است.^{۱۳}

بقیه صفات اسکندر و اراقیت تحت شعاع نظام ارزشی راوی قرار دارند؛ نظامی ضدزن که اصول خود را بدیهی می‌داند. این صفات در زیر مجموعه تضادی بزرگ‌تر که تضاد بین زن و مرد است، قرار می‌گیرند، بدون اینکه با هویت مدلی و کنشی آن‌ها یکی باشند. تدبیر، کاردانی، هشیاری، جوانمردی و وفای به عهد مهم‌ترین ویژگی‌های اراقیت هستند و با کنش‌های وی در طول برنامه روایی ثابت می‌شوند؛ اما راوی همه آن‌ها را از اراقیت سلب کرده و در سطح رویی گفتمان، تمام وجوه مثبت را به اسکندر نسبت داده است. اسکندر کشورگشایی فریبکار و بدعهد است. اراقیت درباره او می‌گوید: «این مرد بدقول و بی‌وفا و بدعهد است و گردن‌کش و بی‌حرمت» (همان، ۳۲۹). پس از ازدواج اراقیت با اسکندر، همگنه‌های معنایی دیگری برپایه تقابلی تازه در داستان شکل می‌گیرد. اراقیت علاوه بر تنش‌های قبلی که مبتنی بر تضاد مرد و زن بود، در برابر زنان حرم‌سرا قرار می‌گیرد؛ از جمله دختر شه‌ملک، زن دیگر اسکندر که قبلاً کنیزک رازدار اراقیت بود. این همگنه‌ها در زیر دو مجموعه جدید قابل دسته‌بندی هستند: اراقیت VS دختر شه‌ملک و زن جنگجو VS زن حرم‌سرا. هویت مدلی و رفتاری هر دو متفاوت است.

بررسی الگوی روایی این داستان‌ها، نمایه‌ها و نقش مضمونی زنانی که در حرم‌سرا هستند و نقطه مقابل اراقیت‌اند، روشن‌گر نظام ارزشی راوی و «نباید»‌هایی است که اراقیت نادیده می‌گیرد.

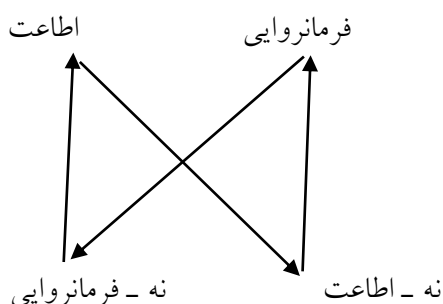
۲-۳. زنان پس از سقوط آرمان‌شهر

اراقیت پس از شکست و قرار گرفتن در گفتمان مردانه، تلاش می‌کند دوباره قدرت را به دست بیاورد. او قلعه‌ها را فتح می‌کند و در برابر شیخون‌ها، از اسکندر و سپاهش هشیارتر است. اراقیت از فرماندهان مهم در نبردهای اسکندر است: «اراقیت را عزیز و

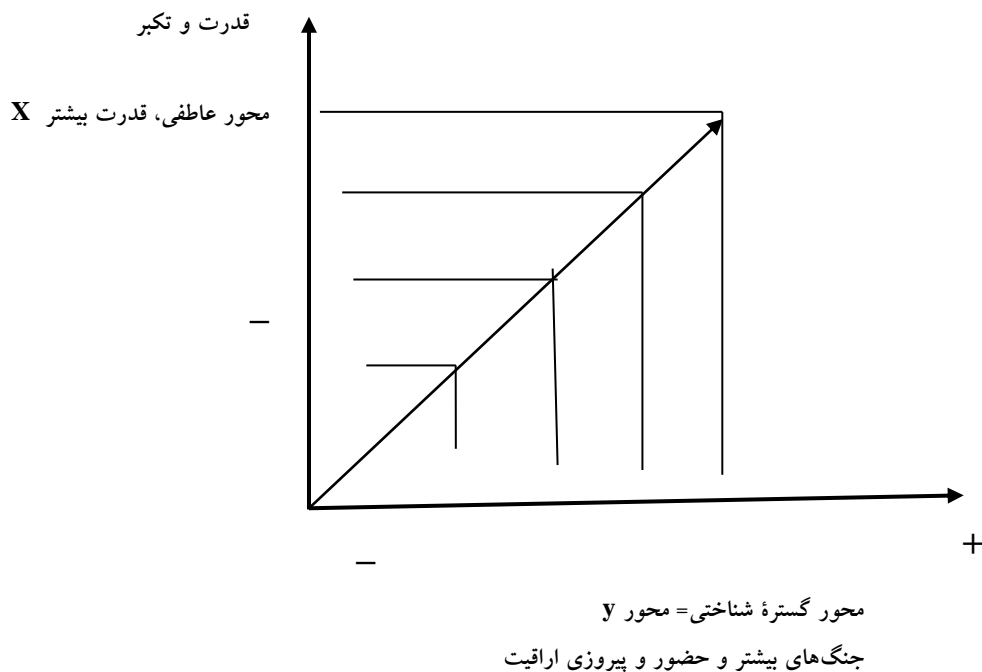
گرامی کرد و کارش بر زیادت شد» (همان، ۳۵۲). موقعیت جدید وی، در دسرهای زیادی برایش به وجود می‌آورد؛ موضوعی که لشکر، امیران و دختر شه‌ملک نمی‌پذیرند: «با خود گفتند نباید که این زن پری با این شاه مگری سازد [...] و اراجیف در لشکر افتاده بود و به هرجایی سخن‌های آهسته می‌گفتند» (همان، ۳۵۵). منظور از سخن‌های آهسته، شایعه‌پراکنی در مورد اراقیت است. اراقیت زن است؛ با توجه به همین نقش مضمونی، سپاه اسکندر ارزش تفویضی به اراقیت را نمی‌پذیرد. اسکندر در برابر شایعه‌های سپاه می‌گوید: «با آن همه، او خود همیشه پاک بود و به مَهر خدای آفریدگار پیش من آمد» (همان، ۴۰۳). مشخص است اتهام‌ها به پاکدامنی اوست.

اراقیت در ژرف‌ساخت گفتمان، در جهت نفی اطاعت حرکت می‌کند. او قبل از اسارت، از فرمانروایی به سمت اطاعت آمده بود. نقطه شروع حرکت برای اسکندر، از فرمانروایی به سوی قدرت و فرمانروایی بیشتر است. این مسیر به دلیل ساختار جدلی روایت، برای پاد - فاعل کنشگر برعکس است.

هر تولید معنایی از تقابل و رابطه بین آن‌ها عبور می‌کند. بر این اساس، بر روی محور معنایی، تثبیت کردن معنا برابر است با سلب و انکار معنایی که با معنای اول در حالت انفصالی قرار دارد.



تنش‌های بعدی داستان از این نفی و موفقیت اراقیت آغاز می‌شود. محور تنشی نشان می‌دهد هرچه جنگ‌ها طولانی‌تر و بیشتر می‌شود، حضور اراقیت و پیروزی‌های پی‌درپی‌اش برجسته‌تر می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که جانشین یا همانندی بهتر برای اسکندر می‌شود.



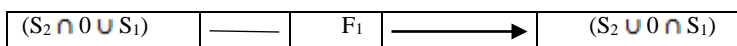
اوج این محور در نبود اسکندر است. تمام امیران و حکیم، تحت فرمان اراقیت هستند. وقتی این محور به ممکن‌ترین حد می‌رسد، چاره‌اندیشی برای کنار زدن اراقیت بیشتر می‌شود؛ پس اسکندر در جنگ ارسال‌خان، اجازه حضور به اراقیت نمی‌دهد. اراقیت اسکندر را محتاج خود می‌داند؛ بنابراین متن شکست قدرت اراقیت را که به دلیل دسیسه و دروغ امیران لشکر است، مجازاتی از سوی خداوند می‌داند و علت آن را بالا رفتن «تکبر و منی» تعبیر می‌کند. از نظر نظام ارزشی متن، از آن خود دانستن قدرت و

ندیدن خداوند گناه است و چنین کبری باید شکسته شود؛ بنابراین رنجی به او می‌رسد تا در نتیجه آن عجز خود را دریابد.

توطئه‌ای که موقعیت جدید اراقیت را از طریق ارتباط تقابلی بهتر نشان می‌دهد، اتهام‌زنی و توطئه زنان حرم‌سراست و فقط با بررسی نظام روایی می‌توان به آن پی برد؛ زیرا تنها برنامه کنشی‌ای است که می‌تواند جهت‌مندی روایت را از میان نمایه‌ها و تفسیرهای راوی نشان دهد. در این داستان، ماجرای عاشقانه‌ای بین اراقیت و پسر شه‌ملک ساخته می‌شود و زنان و کنیزان دربار شه‌ملک، نامه‌ای برای اراقیت می‌فرستند. دختر شه‌ملک از این ماجرا تفسیر متفاوتی به اسکندر می‌دهد. این موضوع باعث خشم اسکندر و زندانی شدن اراقیت می‌شود. S_1 و O در برنامه روایی مشخص نیستند. اگر اراقیت فاعل کنشگر S_1 باشد، O باید ازدواج با پسر شه‌ملک باشد. بر این اساس، اراقیت از بین افعال مؤثر، افعال بالفعل را برای ازدواج با پسر شه‌ملک دارد؛ اما او نمی‌خواهد این کار را بکند. خواستن تهمتی است که به اراقیت زده می‌شود.

در برنامه پایه، کنشگر عامل و به‌طور کلی گزاره‌عاملی (کاری کند که عملی انجام شود) حذف شده است؛ اما مجموع کنش‌ها در برنامه‌های ابزاری درجهتی است که وضعیت ثانویه را به‌وجود می‌آورد؛ از این رو باید به رابطه پیش‌فرض در وضعیت ثانویه توجه کرد؛ زیرا «نقش را زمانی می‌توانیم تثبیت کنیم که وضعیت گفتمان به انتهای سیر روایی رسیده باشد» (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۱۴). بنابراین دوگانگی بین برنامه روایی و یاد - برنامه روایی که ارتباط تقابلی و تکمیلی با یکدیگر دارند، در کنار پیش‌فرض‌ها کمک می‌کند هویت S_1 را شناسایی و روایت پایه را بازسازی کنیم. طرح روی اراقیت نیست؛ زیرا اراقیت را به‌زنجیر می‌کشند و تمام توانش‌ها را از وی می‌گیرند. طرح روی اسکندر نیز قرار ندارد. اسکندر از وضعیت‌ها متأثر می‌شود. وضعیت‌های ۱ و ۲ را با هم مقایسه می‌کنیم. در حالت اول ($S_2 \cap O$)، اراقیت در پیوست با قدرت و توجه اسکندر است. نتیجه برنامه روایی با هر فاعل کنشگری این است که در انتها اراقیت در گسست U با ارزش قرار می‌گیرد. نقطه مقابل اتصال و انفصال اراقیت، دختر شه‌ملک است. هم‌زمان با بزرگی و فرمانروایی اراقیت، او ضعیف و فراموش شده است و برعکس پس از به‌بند کشیدن اراقیت، او مجال قدرت‌نمایی می‌یابد. باوجود آنکه «بدل» (ترسو)

است، وارد معرکه می‌شود: «آن حرکت به کار بانو اراقیت زیان داشت [...] و خود از این زور و مبارزت، همه اراقیت را فراموش کردند و او را برکشیدند و کار جهان چنین است که چون نوی پدیدار آید، کهن را فراموش کنند» (عبدالکافی بن ابی البرکات، ۱۳۸۹: ۴۷۲). شیء ارزشی جلب توجه اسکندر و امیران لشکر است. توجه اسکندر منوط به حذف و بدنامی اراقیت است؛ بنابراین پیش‌فرض این وضعیت این‌گونه است که اراقیت، برخلاف دختر شه‌ملک، مورد توجه اسکندر است؛ پس کنشگر در گزارهٔ عاملی دختر شه‌ملک است و برنامهٔ روایی از نوع دسیسه یا توطئه است. اما این ساختار با موقعیت روای دانای کل سازگار نیست. در این مورد، راوی زاویهٔ دید اسکندر را دارد؛ یعنی مانند اسکندر، اراقیت را محکوم می‌کند و دنیای درون و خواست‌های پنهانی را که دختر شه‌ملک برای او ساخته است، بیان می‌نماید. از آنجا که بر همه چیز مسلط است، گمان می‌رود داده‌هایش درست است؛ اما واکنش پاد - فاعل کنشگر، یعنی اراقیت، خلاف نظر راوی را اثبات می‌کند. اراقیت که ابتدا در برابر توطئه مبهوت است، در آخر فرار می‌کند، پسر شه‌ملک را می‌کشد و نزد اسکندر برمی‌گردد. دو وضعیت تقابلی برای روایت استخراج شده‌اند:



اما انتقال وضعیت، به کنشگر دیگری نیاز دارد که در وضعیت‌ها حضور ندارد. F_1 یا برنامهٔ روایی، توطئه‌ای است که اسکندر را وامی‌دارد/ تحریک می‌کند تا شیء ارزشی را از یکی بگیرد و در اختیار دیگری قرار دهد، بدون آنکه خود از این جابه‌جایی ارزش مطلع باشد. پس ارزش چیزی است که از گفتمان زنانه ریشه می‌گیرد؛ محبوبیت، یافتن قدرت و جایگاه در میان مردان است که مستلزم خروج از حرم‌سرا و رفتن به میدان جنگ است. ارزش در دعای دختر شه‌ملک این‌گونه ظهور می‌یابد: «مرا زور و قوت چهل مرده بده تا عم خویش و پسر عم خویش را در میان مصاف بگیرم و پیش شاه آورم تا مرا پایگاه بیفزاید که اراقیت هم زنی است که این همه مصاف بکرده است، و این از خداوند تعالی به حاجت خواسته بود» (همان، ۴۷۷). پس از مبارزهٔ دختر شه‌ملک، «لشکر

در آن درشگفت ماندند و اراقیت را فراموش کردند و زبان به مدح و ثنای او برگشادند و بر او آفرین کردند» (همان، ۴۷۳).

اما اینکه شیء ارزشی زنانه که نظام ارزشی گفتمان را تعیین می‌کند، چگونه می‌تواند تحقق یابد، ساختارهای فرهنگی و بافت اجتماعی را منعکس می‌کند. زن فرستنده‌ای است (زیرا فرستنده ارزش را تعیین می‌کند) که جامعه او را به‌عنوان تعیین‌کننده ارزش قبول ندارد و مخالفت با زن را تأیید می‌کند: «هرکه فرمان زن کند، هم زن است و هم از زن بتر است!» (همان، ۳۳۷) بنابراین به‌وضوح نمی‌تواند در جایگاه فرستنده قرار گیرد. زن با استفاده از تحریک و اغواگری، بدون آنکه عملاً قراردادی را با کنشگر عاملی منعقد کند و حتی جرئت ارزیابی و داوری داشته باشد، کنشگر عاملی را درجهت تحقق و به‌دست آوردن ارزش‌هایش گسیل می‌کند. دختر شه‌ملک برای تحریک اسکندر، اراقیت را در وضعیت خیانت جلوه می‌دهد و خود در پشت پرده اوضاع را می‌پاید: «دختر شه‌ملک در پس پرده به‌گوش ایستاده بود و این سخن می‌شنید» (همان، ۴۵۸). شه‌ملک به اراقیت پیشنهاد می‌دهد اسکندر را رها و با طفقاج ازدواج کند. اراقیت بدون آنکه پاسخی دهد، به رسم شاهان، رسولان را اکرام می‌کند (همان، ۴۵۹). تفسیر این صحنه اسکندر را در دام توطئه می‌اندازد و تبدیل به کنشگر فاعلی می‌کند که فرستنده‌اش یکی از زنان حرم‌سراست: «شاه گفت آوخ که فعل بد خویش باز نمود این ملعونه. برخاست و ناگاه در سراپرده آمد» (همان‌جا). او از هر بدگویی و ترفندی برای کم کردن جایگاه اراقیت استفاده می‌کند: «شاهها، او را می‌بینی با آن جمال و حسن، یعنی اراقیت را. نیمه بالای او چنان است؛ ولیکن بر نیمه زیرین بر پای‌ها و ساق‌ها موی دارد، چنان‌که چهارپایان. شاه را پاره‌ای دل سرد شد» (همان، ۳۲۲). آنچه اتهام دختر شه‌ملک را تثبیت می‌کند، تفسیرهای راوی و انعکاس گفت‌وگوهای درونی اراقیت است. راوی برای منطقی جلوه دادن واکنش‌های اسکندر و دور کردن هر نوع تبعیت از زن، اراقیت را در کشمکش درونی بین خواستن و نایستن قرار می‌دهد (همان، ۴۵۹)، حال آنکه هیچ‌یک از کنش‌های اراقیت، اتهام را تأیید نمی‌کند. در میان توطئه دشمنان، زنان حرم‌سرا و غیرت شاهانه اسکندر، تنها واقعیت کلامی که اراقیت دارد، شگفتی در برابر واکنش‌های اسکندر است و تکرار پیوسته این جملات: «شاهها چه کرده‌ام؟» (همان، ۴۶۰) «از شاه باز پرسید که

من چه گناه کرده‌ام؟» (همان، ۴۶۲) در تمام این حوادث، «دختر شه‌ملک و آن زن، هردو پنهان آمده بودند و گوش می‌کردند تا شاه اراقیت را چه می‌گوید و با او چه می‌کند» (همان‌جا). علاوه بر نقش پنهان دختر شه‌ملک که متن آن را آشکار نمی‌کند، دنیای ذهنی اراقیت نیز در تصرف راوی‌ای است که تلاش می‌کند داستان را با نظام ارزشی خود تطبیق دهد و باور دارد اسکندر به دلیل وجه پیامبری، غیب‌دانی و هشیاری، از دسیسه زنان برکنار است. آتش خشم او نشانگر حمیت و غیرتی است که مخاطب توقع دارد (همان، ۴۶۰). در برابر چنین شرایطی، تنها کنش اقناع‌کننده کشتن طفقاج است. اراقیت طفقاج را دشنام می‌دهد و در برابر اسکندر می‌کشد؛ دو کاری که اسکندر از اراقیت توقع داشته است: «گفتند شاها بانو اراقیت افکند و آن سخن‌ها که بانو اراقیت با وی گفته بود، با شاه بازگفتند و شاه در دست اراقیت نگاه کرد [...] شاه از شادی آن فتح در سجده افتاد» (همان، ۴۸۷). اهمیت این کنش اراقیت در برابر خشم اسکندر، خطاکار بودن اراقیت را مشخص می‌کند؛ خطایی که براساس فرهنگ معنا می‌یابد و اینکه چه «باید»ی را اراقیت نادیده گرفته است. اسکندر می‌گوید: «زن من باشد که کافرپسری را کافر برو آراید و خواهد که او را از راه ببرد و این سخن بر خود آسان دارد. جواب او به‌سختی ندهد و رسولان را گردن نزند» (همان، ۴۶۲).

اراقیت دوباره مرتبه خود را به دست می‌آورد: «شاه در آن هفته همه شب پیش او بود و کار اراقیت از آن بالاتر شد که پیش از آن بود» (همان، ۴۸۷). در طول داستان، دسیسه بودن ماجرا را اراقیت و حکیم به‌خوبی درمی‌یابند: «شاهها، تو دگر باره در بلای زن افتادی [...] مکن شاها و بیش از این، خود را در بند زنان مدار که سرانجام چنین کار نه نیکو بود» (همان، ۴۸۱). اما راوی و اسکندر هیچ‌گاه نمی‌پذیرند مکر بوده است؛ زیرا مطابق با سنت اسلامی، تعدد زوجات حق شرعی است، ولی در میان دسیسه‌های زنان قرار گرفتن موجب نکوهش قهرمان می‌شود: «شاه هرگز بر قول زنان اعتماد نکردی و دل در کار ایشان نبستی» (همان، ۴۶۳).

سازه‌های الگوی هنجارگونه روایی شامل سه مرحله است: در مرحله تحریک یا عقد قرارداد، دختر شه‌ملک نقش کنشگر فرستنده را دارد و اسکندر نقش کنشگر تحریک‌شده را. او توسط فرستنده به یک برنامه روایی مجهز شده، وارد مرحله عمل می‌شود.

کارکرد دختر شه‌ملک تغییرِ توانش مدلی اسکندر است؛ بنابراین باید کاری کند که /نمی‌خواهد انجام دهد/ (-vf) به /بخواهد انجام دهد/ (vf) تغییر یابد. اراقیت را در نمایه خیانت قرار می‌دهد و تعصب و خشم اسکندر را برمی‌انگیزد. «بایستن» از الزامات فرهنگی راجع به زنان ریشه می‌گیرد. اسکندر، کنشگری تحریک شده که به یک برنامه‌روایی مجهز است، ارزش را از یکی جدا می‌کند و به دیگری می‌دهد. جزا قضائوتی معرفتی و شناختی روی کنش قهرمان داستان است که به دلیل کتمان فرستنده انجام نمی‌شود.

موقعیت خیانت را بر اراقیت ثابت می‌کنند، چون او «باید»ی را که فرهنگ تعیین کرده، جدی نگرفته است. بی‌وفایی و مرددوستی معادل بلهوسی است؛ اتهامی که با حرف‌های دختر شه‌ملک راجع به اراقیت شروع می‌شود (همان، ۳۱۹)؛ راوی نیز به این موضوع دامن می‌زند. جایگاه پیامبری اسکندر، فراستی که خداوند برای کشف امور به او داده و... با گرفتار شدن اسکندر در فتنه زنان که ضدارزش محسوب می‌شود، همخوان نیست.

حرص اسکندر به زنان یا زندوستی، همگنه‌ای است که نظام ارزشی متن به شدت انکار می‌کند، درحالی که کنش و ساختار آن را تایید می‌نماید: «شاه چون آن صورت و جمال دید، دلش سست شد» (همان، ۳۵۹)؛ «شاه اسکندر چون نیک در اراقیت نگاه کرد، زور از دست و پای او برفت» (همان، ۳۱۶) و نمونه‌های بسیار دیگر.

زنانی که اسکندر پس از فتح شهرها آنها را به عقد خود درمی‌آورد، بلافاصله فراموش می‌شوند و حضور آنان به سهمیه‌ای مباشرتی که در طول یک هفته اسکندر به آنان اختصاص داده است، محدود می‌شود؛ اما اراقیت پس از ازدواج، نه مانند شاهان شکست خورده حضورش به صورت نامی در میان فرماندهان ختم می‌شود و نه مانند زنان به حرم سرا و سهمیه لحاظ شده اکتفا می‌کند. اراقیت مطیع نیست؛ پیوسته به زندوستی اسکندر اعتراض و برخی کارهای وی را نکوهش می‌کند. در ساختار ارزشی، زنی که صاحب اراده است و از «بایدها» و «نبایدها»ی فرهنگی عدول می‌کند، «دیگری» محسوب می‌شود و در محل اتهام و توطئه. راوی می‌گوید اگر نیاز اسکندر به وی نمی‌بود، چه بسا کشته می‌شد.

اراقیت شجاع و جنگجوست: «زنگیان مردی هزار گرد اراقیت درآمدند و جنگ کردند و اراقیت آن روز جنگی عظیم بکرد؛ چنان‌که همه ایرانیان و رومیان عجب ماندند» (همان، ۴۳۲). نظام ارزشی داستان از این زاویه به اراقیت نمی‌نگرد که او جنگجویی مبارز است و به همین دلیل دشمنان اسکندر تلاش می‌کنند او را به سمت خود جلب کنند. از نظر دشمنان، پیروزی‌های اسکندر به خاطر اراقیت است: «این‌همه کارهای معظم از دست تو برخیزد نه از دست اسکندر. اسکندر چه‌کار کرده است که اول و آخر آن کار نه تو بوده‌ای؟» (همان، ۴۵۸) اما گفتمان از «زن بودن» اراقیت فراتر نمی‌رود؛ حتی گاه دشمنان را از طریق «کارکرد تفسیری راوی»^{۱۴} (لینت‌ولت، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۷) در محور دروغ قرار می‌دهد: «ارسلان‌خان از هوش برفت و عشق اراقیت بر دل او برجوشید و گفت ای دریغا زنگیان برباد شدند! تا لشکر ندانند که او از عشق بیفتاد» (عبدالکافی بن ابی‌البرکات، ۱۳۸۹: ۵۴۷). زخمی هم که ارسلان‌خان از اراقیت می‌خورد، توانمندی و قدرت اراقیت را نشان نمی‌دهد، بلکه بیانگر این است که ارسلان‌خان چون گرفتار عشق اراقیت شد، نتوانست با او مقابله کند، و الا اراقیت کی حریف وی می‌گشت.

نگاه محدود و جنسی به زن، اراقیت را از جنگجویی به زنانگی تقلیل می‌دهد، درحالی که او خود را جنگجو می‌بیند و از این وجه به خود می‌بالد و به دلیل این تفاخر، تنبیه می‌شود. جایگاه اراقیت هم در لشکر و محیط مردانه سنجدیده می‌شود، هم در حرم‌سرا، و در هردو، مورد حسادت و توطئه است. «خواستن» اراقیت که بسیاری از بایدها و نبایدها را معتبر و قابل اعتنا نمی‌داند، به بحران تنشی دامن می‌زند.

زن حرم‌سرا زنی عاجز، فریبکار و ترسوست: «او دختری بود عظیم بددل و چوبی برنتوانستی گرفتن» (همان، ۴۷۱). درحالی که فعل خواستن، اراقیت را در مظان اتهام قرار می‌دهد، هویت زن حرم‌سرا آزاد نیست و تلاش می‌کند از طریق التزام به «بایدها» جایگاه خود را محکم کند. هرگاه از توجه همسر ناامید می‌شود، به سراغ پدر می‌رود؛ یعنی از یک پایگاه قدرت به پایگاه دیگر پناه می‌برد. برخلاف اراقیت، او خود را از نامحرم می‌پوشاند؛ عملی که راوی، لشکر و اسکندر می‌پسندند: «برادرش را بخواند تا سلاح بر او راست کرد تا خویشتن را به نامحرم نباید نمودن و شاه را از آن‌همه، شادی

می‌افزود و بانو اراقیت کاسد و سست می‌شد» (همان، ۴۷۳). اراقیت پس از آن، به دلیل هراس از کنشگر جمعی، در برابر لشکر این موضوع را رعایت می‌کند (همان، ۶۰۲). او در برابر اتهام مرددوستی دیگری که لشکر و حکیم به علت سرپیچی در میدان به او می‌زنند، به صومعه زبیده پناه می‌برد؛ زیرا می‌داند اسکندر خونریز و بی‌فکر است: «این شاه آدمی عظیم خونریز است [...] برخیزم و پیش زبیده روم و پیش او بنشینم تا خود کار چه خواهد رسیدن» (همان، ۵۷۸). اسکندر زن را در شرایط دسیسه و خیانت قرار می‌دهد و از اینکه تصور می‌کند چه در اندیشه زن است، خشمگین می‌شود (همان، ۴۸۰). اراقیت برخلاف هویتی که در آرمان‌شهر بازناسایی شد، ناچار است هنجارها را بپذیرد، مطیع شود و از «خواستن» خود پیوسته بکاهد.

۳. نتیجه

موقعیت یا وضعیتی که از گفته‌پردازی ناشی می‌شود، گزاره گشتاری را جهت‌گیری می‌کند. وقتی موقعیت یا وضعیت گفته‌پردازی جدید بر آنچه قبلاً بوده است الحاق می‌شود و در جهت خلاف گفتمان قبلی همگنه‌های معمولی ناآشنا را در روایت قرار می‌دهد، نظام ارزشی را متأثر می‌کند و منطق گشتارها را که بر ساخت ارزش، چگونگی شکل‌گیری و شدن ارزش‌ها و ثبت و تثبیت آن‌ها مبتنی است، پیچیده و متناقض می‌کند. راوی دانای کل اجازه نمی‌دهد مخاطب منطق گشتارها را دنبال کند و ارزش و تغییرات آن را دریابد؛ بنابراین ارزش‌ها میان کنشگران، پنهان از جهان راوی دست‌به‌دست می‌شوند. پیامد دیگر این ویژگی آن است که بعد عاطفی گفتمان، همسو و مکمل بعد کنشی و شناختی نیست. هویت مدلی نیز با ساختار هماهنگ، ولی با تفسیر راوی ناهماهنگ است. بررسی نشان می‌دهد هویت مدلی اراقیت نفی باید و خواستن است که نشان‌دهنده آزاد بودن کنشگر است. اراقیت پس از ازدواج با اسکندر باید هنجارها را بپذیرد. هویت وی در تضاد با زنان حرم‌سراست. زنان برای اجرای «خواست» خود، نمی‌توانند کنشگر فرستنده باشند. آن‌ها «از پس پرده» مردان را تحریک می‌کنند؛ زیرا طبق نظام ارزشی متن، تبعیت از زن ضدارزش است؛ پس در الگوی روایی هنجارگونه، فرستنده و نظام ارزشی‌اش پنهان شده‌اند. گفته‌پرداز ثانویه

جهت‌دهنده و عامل مؤثر بروز یکی از جریان‌های معنایی است و جریان‌های دیگر را اگر در تضاد باشند، پنهان می‌کند، به حاشیه می‌راند، یا با کارکرد تفسیری راوی، معنایی در جهت نظام ارزشی خود به آن‌ها می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نیز در *فیروزشاه‌نامه*، داستان «مه‌لقا» (ر.ک: بی‌غمی، ۱۳۸۸).

2. prédicat
3. actant
4. acteur
5. thématique
6. isotopie
7. polémicité
8. structure polémique
9. anti-sujet

۱۰. نظیر *ابومسلم‌نامه* و ماجرای منشوری که ابومسلم از امام باقر (ع) گرفت.

11. modale

۱۲. همچنان‌که سنایی می‌گوید: «من نه مرد زن و زر و جاهم / به خدا گر کنم و گر خواهم» (ر.ک: حسینی، ۱۳۸۸: ۴۹).

۱۳. برخلاف *اسکندرنامه*ی طرسوسی که حضور برجسته پوران‌دخت، تضاد بین ایرانی و یونانی بودن اسکندر را آشکار می‌کند و این تضاد حتی با ازدواج اسکندر و پوران‌دخت کامل از بین نمی‌رود.

14. interpretation

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰). «ویژگی‌های روایات و طومارهای نقالی». *بوستان ادب*. س ۳. ش ۷. صص ۱-۲۸.
- بهمنی، کبری و ذوالفقار علامی (۱۳۹۵). «خرده‌روایت‌ها، گریزگاه نقال از برنامه‌روایی». *جستارهای زبانی*. د ۷. ش ۶. صص ۱۹۹-۲۲۴.
- بی‌غمی، محمدبن احمد (۱۳۸۸). *فیروزشاه‌نامه*. به‌کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: علمی و فرهنگی.
- حسام‌پور، سعید (۱۳۸۹). «سیمای اسکندر در آینه‌های موج‌دار». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. د ۲. ش ۲. صص ۶۱-۸۲.

- حسینی، مریم (۱۳۸۵). «آرمان‌شهر زنان، مقایسه تطبیقی داستان شهر زنان در اسکندرنامه شاهنامه و اسکندرنامه نظامی، با اسطوره کهن یونانی و داستان‌های اوتوپایی». پژوهش زنان. ۴د. ۳. صص ۱۱۷-۱۳۱.
- _____ (۱۳۸۸). ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی. تهران: چشمه.
- خیراندیش، عبدالرسول و آمنه ابراهیمی (۱۳۹۲). «جابه‌جایی شهر زنان در اسکندرنامه، داستانی به‌منظور ایرانی دانستن اسکندر». پژوهش‌های ایران‌شناسی. س ۳. ش ۱. صص ۵۳-۶۵.
- ساوثگیت، مینو (۱۳۹۳). «تصویر اسکندر در اسکندرنامه‌های فارسی دوره اسلامی». ترجمه جواد دانش‌آرا. کتاب ماه ادبیات. ش ۸۶. صص ۱۵-۲۱.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۱). مبانی معناشناسی نوین. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۵). نشانه‌معناشناسی ادبیات. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- طرسوسی، ابوطاهر بن حسن (۱۳۸۱). ابومسلم‌نامه. تصحیح حسین اسماعیلی. تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۹). داراب‌نامه طرسوسی. ج ۲. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- عباسی، علی (۱۳۸۹). «تحلیل گفتمانی سازده کوچولو (نظام معنایی منسجم تشکیل‌شده از ساختارهای تودرتو، تسلسلی و تکراری)». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۱د. ش ۱. صص ۶۴-۸۴.
- _____ (۱۳۹۳). روایت‌شناسی کاربردی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- _____ (۱۳۹۵). نشانه‌معناشناسی مکتب پاریس. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- عبدالکافی بن ابی البرکات (۱۳۸۹). اسکندرنامه. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: چشمه.
- گرمس، آلژداس ژولین (۱۳۸۹). نقصان معنا. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: علم.
- لینت‌ولت، ژپ (۱۳۹۰). رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت. ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی. تهران: علمی و فرهنگی.

Women's Modale Identity: From Utopia to Harem

Kobra Bahmani * ¹ Zolfaghar Alami ²

1. Post-doctorate research fellow of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Received: 21/04/2019

Accepted: 10/06/2019

Abstract

The Alexander Romance of Pseudo-Callisthenes (sixth century) is another account of Alexander's life and exploitation, and just like other accounts, has been tampered with and distorted by chroniclers and narrators. In this story, Alexander finds a fairyland, which is the same as the woman's utopia or Horom (Barda city), and contrary to the other narrations, he gets into a fight with the sovereign of the women, captures her and then marries her. The present study, within the framework of the narrative semantics and semiotics, first explores the syntax narratives, and then analyzes the actsants and acteurs based on their modale and figurative identities. The questions, in this respect, raised are: 1. what kind of modale and thematic identities did women wish in their ideal world (utopia)? 2. How do semantic identities experience inaccessible areas of action (regime actionnel)? and 3. How do women experience action areas (regime actionnel) which are prohibited culturally? Women's utopia is centered on the identity of "wanting" and the defiance of "must". Such an identity contrasts with the cultural precepts of the community of the sixth century and Alexander's semantic identity as a Prophet; therefore, the narrator, who narrates the conflict between Alexander and Irakit creates semantic Isotopies through his interpretive work, while opposing logic. The contrast between the two continues in form of the conspiracy of the Harem's women. The value system of the text admonishes following women because it recognizes women as the agent. Women of Harem, whose identities are completely the opposite of Irakit, set the values through conspiracy, and without the awareness of other acteurs. Contrary to syntaxe narratives, the narrator denies the role of women and Alexander's deceit.

Keyword: Women's utopia; modale Identity.

* Corresponding Author's E-mail: k.bahmani@alzahra.ac.ir